

نیم‌احمدپور سخن در باب علل گزینش رضاخان از میان افسران قزاق، به‌رغم گمنامی و فقدان دانش لازم، از زهیافت‌های مهم به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به‌شمار می‌رود. در گفت‌وشنود پیش روی، عباس سلیمی‌نمین پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در باب علل این انتخاب سخن گفته است. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

شاید بخش مهمی از آنچه در باره کودتا در سال‌های اخیر مطرح شده و لازم است سوالات ما هم معطوف به آنها باشد، نفی انگلیسی‌بودن کودتاست. برای آن عناوینی از قبیل «کودتای ملی» نیز درست کرده‌اند که در ذات خود، متناقض است؛ چه اینکه بلافاصله، این پرسش پیش می‌آید که آیا در یک کشور مشروطه، کودتا می‌تواند ملی باشد؟ اما صرفنظر از این نکته، به‌طور مشخص اسنادی که نشان می‌دهد انگلیسی‌ها، هم در تدارک کودتا و هم در کشف رضاخان، به شدت فعال بودند و در واقع سعی کردند لوازم قرارداد ۱۹۱۹ را بدون هزینه، مجدداً با این کودتا به ایران تحمیل کنند، چیست؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم. الزاماً فقط اسناد نیستند که این واقعیت را اثبات می‌کنند. هر کسی که اندک مطالعاتی در تاریخ داشته باشد، رقابت انگلیس و روسیه تزار را برای تسلط بر ایران به وضوح می‌بیند. یعنی اینطور نیست که کودتا، سابقه تاریخی نداشته باشد، بلکه سابقه تاریخی بسیار بسیار پر دامنه‌ای هم دارد. انگلیسی‌ها قبل از مشروطه، تودهنی‌های محکمی را از ملت ایران در یافت کرده بودند؛ انگلیسی‌ها بر جهان آن دوران، مسلط بودند و از طریق رشوه یا تعاملات پنهان، قراردادهایی را با مقامات دولتی ایران منعقد کرده بودند و ملت ایران، آنها را وارد کرد که این قراردادها را تقو کنند. این مسئله، برای انگلیسی‌ها بسیار تلخ بود. تقابل ملت ایران با بیگانگانی که تلاش می‌کردند در ایران، جای پای را برای خودشان ایجاد کنند، چه در قرارداد تنباکو و چه در قرارداد روپتر، امر روشنی است. اساساً یکی از دلایل عمده نهضت مشروطه، تقویت قدرت ملی برای خنثی کردن این تلاش‌ها، به‌صورت ساختاری است. یعنی تلاش شد تا ساختار حکومتاری در ایران، تقویت شود تا از این طریق، دربار نتواند به راحتی با بیگانگان، قراردادهایی را منعقد کند که نافعی استقلال ملت ایران بود. بنابراین هدف اصلی مشروطه، بیش از آنکه نفی استبداد باشد، نفی سلطه است.

یعنی شما جنبه ضداستعماری این نهضت را پر رنگ‌تر می‌بینید؟
بله، جنبه ضداستعماری آن، در مرتبه بالاتری است. تصور ملت ایران و نخبگان متعلق به این مرز و بوم این بود که می‌توانند برای مهار استبداد، با آن تعامل داشته باشند، اما به استعمار هرگز نمی‌توانند. به همین دلیل هم بحث مشروط شدن قدرت را مطرح می‌کنند، نه نفی مطلق قدرت دربار و پادشاه. را، یعنی اصلاً بحث انقلاب و دگرگونی بنیادی نیست، بلکه بحث تقویت نهادهای قدرت و مشارکت مردم در تصمیم‌سازی‌های کلان کشوری است. برای انگلیسی‌ها، کاملاً مشخص بود که اگر نهضت مشروطه به جایی برسد و قانونمداری بر ایران حاکم و ساختار قدرت در کشور تقویت شود، طبیعتاً تمام برنامه‌های آنها به هم خواهد ریخت؛ به همین دلیل انگلیسی‌ها تمامی عوامل مرتبط با خودشان را هدایت کردند که تعامل با حکومت را تبدیل به ستیز و درگیری کنند. به هر حال نوعی تعامل با سلطنت شکل گرفته و دربار هم، آن را پذیرفته بود. انگلیسی‌ها آمدند و این تعامل را به یک نزاع آشتنی‌ناپذیر تبدیل کردند. در شرایطی که ایران به دو حوزه قدرت تقسیم شده بود، آنها تلاش کردند که مرکز جاعله ما را چار به هم ریخته و هرچ و مرج کنند. انگلیسی‌ها در همان دوران برای اینکه بتوانند از دولت مرکزی امتیازاتی را دریافت کنند، از سمیتقو و غیض خزل حمایت می‌کردند. در جنوب علاوه‌بر تشکیل پلیس وابسته، در مناطق مرزی جریاناتی را ایجاد کرده بودند تا دولت مرکزی را تضعیف کنند. طبیعی است که دولت تضعیف شده، امتیازات بیشتری به آنها می‌داد. همانطور که اشاره کردیم، کاری که جریان منحرف کننده نهضت مشروطه انجام داد، این بود که هر چ و مرجی را که در مرزاها وجود داشت، به کانون کشور آورد و زمینه کودتا را فراهم کرد. البته قبل از کودتا قطعاً انگلیسی‌ها گزینه‌های مختلفی داشتند و آخرین گزینه‌شان کودتا بود. بنابراین وقتی یک مرور خیلی گرامی می‌کنیم، می‌بینیم تمام تلاش انگلیسی‌ها برای این است که عزم ملت ایران برای معانعت از نفوذ بیگانگان را در هم بشکنند و همانطور که اشاره کردیم، بعد از اینکه نظم عمومی را به هم زدند و هر چ و مرج ایجاد کردند، به تدریج همان کسانی که مشروطه‌خواه دوآتشه بودند، بحث استبداد منور را مطرح کردند.

ما در بحث کودتا در کشورهای و از سوی برخی عناصر، شاهد نوعی اخباری‌گری و جمود نسبت به بخشی از اسناد مربوطه هم هستیم. برخی افراد با استناد به پارهای از اسناد وزارت خارجه وقت انگلستان که در آن سخنی از کودتا نیست، سخادات این کشور در آن را یکسره منتفی دانسته‌اند؛ در حالی که کودتا توسط جناح وزارت جنگ و چهره‌هایی چون وینستون چرچیل و ادموند آبرونساید در ایران کارسازی شد. از نظر شما چرا این عده از تحلیلگران تلاش دارند تا این اختلاف و عوامل اصلی کودتا در انگلستان را نادیده بگیرند؟

باید به این نکته اشاره کنم که انگلیسی‌ها تا همین الان هم برخی از اسناد مهم درباره کودتا را منتشر نکرده‌اند، کمابیش آقای سیروس غنی هم که در مقام دفاع از رضاخان است- در منتشر نشده است. با این همه نقش انگلیسی‌ها در کودتا، بسیار روشن و وگه‌بوست. ادعایی که به آن اشاره کردید، ضمن اینکه اصلاً با اسناد تطابق ندارد، بسیار هم ساده‌لوحانه است که قدرتی که سال‌ها تلاش کرده که سلطه خود را بر ملت ایران مستحکم کند، یک مرتبه در این قضیه دغدغی‌ها ندارد در آن دوره، اتحاد جوامهر شوروی شکل گرفته و روس‌ها از صحنه خارج شده‌اند و انگلیس‌ها هم، رقیب قدر خودشان را کاملاً از صحنه دور می‌بینند؛ منطقی نیست که در چنین شرایطی، وزارت خارجه انگلیس دنبال این بحث نباشد؛ ضمن اینکه اسنادی وجود دارند مبتنی بر اینکه آبرونساید



«نظری بر چرایی برکشیدن رضاخان از سوی دولت انگلستان»

در گفت‌وشنود با عباس سلیمی‌نمین

رضاخان از آغاز حضور در قزاقخانه مخبر انگلیسی‌ها بود!

مرتّباً هم، به سفیر و هم به وزارت خارجه گزارش می‌دهد

که من این کار با آن مسائل را دنبال کردم. این حرف اصلاً حرف منطقی‌ای نیست.

مناسبات آبرونساید با رضاخان، تقریباً روشن است، چون خاطرات او، در دوره پهلوی دوم منتشر شد؛ البته بعد از انقلاب، تکمله‌ای خورد و بخش‌هایی نویافته، به آن ملحق شد. اما بحث بر سر این است که حتی مرادوات رضاخان با آبرونساید را هم اینگونه توجیه می‌کنند که او، با رضاخانی که از سوسی‌وی احتمال ایجاد تحولاتی را در ایران می‌رفته و ممکن بوده با قوای تحت امرش، به کاری مهم دست بزند، گفت‌وگو کرده؛ اما این نشان‌دهنده این نیست که انگلستان کودتا را رهبری کرده است؛ به اسنادی که صراحت دارند که انگلستان در این امر، نقش راهبر و برنامهریز داشته، اشاره کنید؟

در این موضوع هم اسناد انگلیس کاملاً گویاست. ضمن اینکه انگلیسی‌ها در این پروژه، به‌دقت بسیار زیاد عمل کردند که رقیب شمالی را احساس نکنند؛ چون هر چند که اواز صحنه خارج شده، اما اینطور نیست که بحث کودتا در ایران برایش مهم نباشد. در عین حال انگلیس نمی‌خواهد ایران‌یکای‌ها را هم حساس کند. به همین دلیل اولین گزارشی که سفارت امریکا در تهران به واشنگتن مخابره می‌کند، چهارماه بعد از کودتاست؛ یعنی حتی مدتی طول

می‌کشد که امریکایی‌ها، اقدامات پنهان انگلیسی‌ها در ایران را کشف کنند و گزارش بدهند. سفارت امریکا در گزارشش به صراحت می‌گوید: «شخص است که عامل کودتا، سال‌ها مخبر انگلیسی‌ها بوده است؛ آن هم نه در زمانی که در قزاقخانه به مراتبی از درجه و مقام رسیده، بلکه همان موقع هم که یک قزاق دین بوده، پایه است.» در واقع رضاخان از همان اوایل کار در قزاقخانه، خیرچین انگلیسی‌هاست و امریکایی‌ها، به‌صراحت این را در اسناد خودشان آورده‌اند. این مطلب در کتاب سیروس غنی هم آمده است. البته انگلیسی‌ها در این زمینه، سفارت امریکا را در این زمینه، جنبه‌های تحقیقی را هم رعایت می‌کرده است. ایشان سندی آورده که در آن آمده است: «دیکسون می‌گوید: او طرفدار همکاری با عناصر مسلّی در ایران، به‌خصوص مشروطه‌خواهان سابق است…» یعنی اینکه از طریق نرم، مسئله را حل کنند، مثلاً با چهره‌هایی مانند فروغی و تقی‌زاده بتوانند قدرت را در دست بگیرند تا افکار عمومی، به جانب بریتانیا جلب نشود. طبیعی است که کودتا برای آنها هزینه داشت و به همین دلیل آن را به عنوان آخرین گزینه قرار دادند.

البته برخی هم معتقدند که این داستان مانورشان، بیشتر از امریکایی‌ها بود. اینطور نیست؟

در عین حال، آغاز رقابت بین این دو کشور بود. هرچه امریکایی‌ها در موقعیتی نبودند که انگلیسی‌ها را در ایران به چالش بکشند، اما در عین حال انگلیسی‌ها، قدری زاویه داشتند.

عده‌ای تصور کرده‌اند که وقتی ما می‌گوییم:

رضاخان در واپسین سال‌های حاکمیت، در روزهای تاسوعاوعاشورا، کامیون‌هایی را تدارک می‌بیند که راقصه‌ها و فواحش در پشت آن با صدای ساز و آواز می‌رقصیدند و این حرکت، یعنی به‌سخره گرفتن اعتقادات مردم؛ همانطور که در عرصه‌های دیگر، در تخریب معماری مردم و تخریب آنچه به عنوان هویت ملی مطرح بود، همین رویکرد را داشت

عاریخ

کفت‌وگو ۸۸۴۹۸۴۳۷

د

سفارت امریکا چهار ماه پس از کودتا در گزارش خود به وزارت خارجه این کشور، به‌صراحت می‌گوید: «مشخص است که عامل کودتا، سال‌ها مخبر انگلیسی‌ها بوده است؛ آن هم نه در زمانی که در قزاقخانه به مراتبی از درجه و مقام رسیده، بلکه همان موقع هم که یک قزاق دین پایه است؛» در واقع رضاخان از همان اوایل کار در قزاقخانه، خبرچین انگلیسی‌هاست و امریکایی‌ها، به‌صراحت این را در اسناد خودشان آورده‌اند؛

کودتاست و مرتّباً هم از اوضاع داخلی ایران، به آنها گزارش داده می‌شود.

پس شما ادعای بی‌خبری وزارت خارجه انگلیس از کودتا را مطلقاً نمی‌پذیرید؟

خیر، این ادعا اصلاً با اسناد سازگاری ندارد. ضمن اینکه با عقل هم سازگاری ندارد؛ دولت انگلیس که سال‌ها صوری کرده است که گام به‌گام پیش برود و حاکمیت خودش را در ایران مطلق سازد و قدرت را در ایران در دست بگیرد، بعد که همه شرایط برایش مهیا شده و روسیه تزار به هم ریخته و دولت جدیدی در همسایگی شمالی شکل گرفته است که نمی‌تواند همزمان، هم درگیری‌های داخلی خودش را داشته باشد، هم دنبال سلطه‌طلبی باشد؛ در آن دوره برای انگلیسی‌ها، شرایطی طلایی به وجود آمد و معقول نیست که آنها، از این شرایط استفاده نکنند. این اصلاً با عقل جور در نمی‌آید.

ارزیابی شما این است که جریانی که طرفدار قرارداد بود، نهایتاً به جریان کودتا ملحق شد و هر دو، یکی شدند و این دوگانگی، فقط در دوره‌ای وجود داشت.

اینطور نیست؟

بله، نهایتاً همه یکپصدا شدند؛ دوگانگی یعنی در واقع، عده‌ای طرفدار یک گزینه بودند و وقتی همه گزینه‌ها منتهی شدند و نتوانستند از طرق مختلف، ایرانی‌ها را تحت کنترل خودشان دربیارند و بر ایرانی‌ها مسلط بشوند، تزور به عنوان گزینه نهایی مطرح شد که وزارت امور خارجه و سفیر هم طرفدار آن بودند. همانطور که اشاره کردیم، ملت ایران نقش‌افزاین در مقاطع مختلف، به انگلیسی‌ها تودهنی زده بودند که برای آنها، خیلی سخت و سنگین بود. نهایتاً کسی که می‌توانست ملت ایران را در هم بشکنند، چهره‌ای با مشخصات رضاخان بود. حتی سیدضیاءالدین طباطبایی و دیگران به علت برخورداری از بعضی خصلت‌های شخصی و معلومات، هیچ‌کدام ریشه هویت ایرانی را مثل رضاخان نمی‌زدند.

سیدضیاء وقتنی به ایران را گشت، اساساً خودش را طرفدار هویت و حتی لباس ایرانی‌شان می‌داد. حتی رساله‌ای هم در باب فواید کلاه پوستی نوشته است.

به هر حال، اینها هیچ کدام به‌شونه که رضاخان می‌توانست تودهنی ملت ایران به انگلیسی‌ها را پاسخ بدهد و آن هویت را به گونه‌ای از بین ببرد که ملت ایران دیگر جرئت نکند در برابر یک سلطه‌گر قوی بایستد و مقاومت کند، نمی‌توانستند نقش آفرینی کنند. هیچ‌کدام از وابستگان به انگلیس، به میزان رضاخان از پس این کار بر نمی‌آمدند. دلیل اول این است و دلیل دوم، گمنامی رضاخان است و تا ملت ایران و روس‌ها و امریکایی‌ها بیایند و او را بشناسند، کودتا تثبیت شده است؛ همه سیدضیاء را به خاطر نقشی که پیش از این ایفا کرده بود، از قدیم می‌شناختند. به همین دلیل هم به سیدضیاء کمک کردند که به عنوان یک لکوموتیوران، کودتا را پیش ببرد و به محض اینکه به نقطه‌ای که باید می‌رسید، رسید، او را کنار گذاشتند تا گمنامی عامل اصلی کودتا، به گونه‌ای رقم بخورد که دست انگلیسی‌ها، به همین‌طور و به‌اندازه‌ای که از شوروی‌ها به دست آمده، نشان می‌دهد که روسیه در دوره کودتا، فوق‌العاده از ماجرا پرت است؛ امریکایی‌ها هم با چهار ماه تأخیر می‌فهمند که چه خبر شد؛ کودتا به قدری با پیچیدگی توسط انگلیسی‌ها صورت گرفت که همسایه شمالی ما نفهمید. البته همانطور که اشاره شد، شرایطشان هم تغییر کرده بود؛ نمی‌توانستند در مسائل ایران، حضور پررنگی داشته باشند.

درباره گمنامی رضاخان، به‌نکته جالبی اشاره کنیم. دکتر مصدق در مکاتباتش می‌نویسد: اولین مصدق که من قضیه باره نامه لرد کرزن را شنیدم، برایم سؤال بود که اصلاً رضاخان کی هست؟ یعنی حتی مصدق هم در عرصه سیاسی، او را نمی‌شناخت و در خاطراتش می‌نویسد: وقتی نام او مطرح شد، همه می‌گفتند: این فرد کیست؟ مجهول بودن هویت رضاخان، برای انگلیسی‌ها اهمیت داشت و برایشان فرصت ایجاد می‌کرد که بتوانند طرح خودشان را بدون مقاومت داخلی و بیرونی پیش ببرند.

به تناسب اشاره‌ای که به دکتر مصدق کردید، او در «خاطرات و تأملات» می‌نویسد: در جلسهای که در منزل من برقرار بود، رضاخان گفت: «انگلیسی‌ها مرا آوردند، اما ندانستند که چه کسی را آوردند!» یعنی بر اساس این روایت، رضاخان خود قبول داشت که برکشیده انگلیسی‌هاست؛ تحلیل شما از این نقل‌قول، چیست؟

این موقعی است که مصدق به تهران می‌آید و رضاخان

عاریخ جوان | شماره ۶۱۵۹

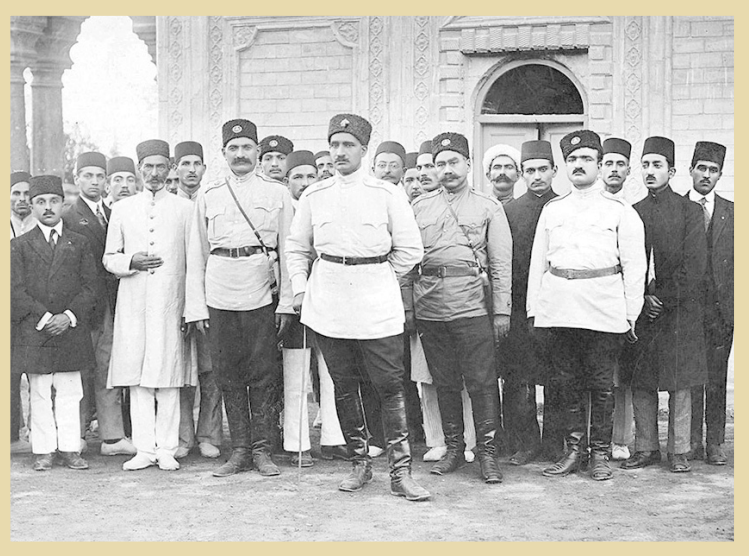
می‌خواهد او را والی آذربایجان کند که این بحث‌ها مطرح می‌شود، ولی وقتی والی فارس هست، اصلاً رضاخان او را نمی‌شناسد؛ نکته‌ای را هم اضافه کنم. ویژگی یا مزیت رضاخان برای انگلیسی‌ها، تنها این نیست که قدرت دستگیری چندمقام ایرانی را دارد. من فکر می‌کنم که ماجرا، فراتر از این حرف‌هاست. کارکرد رضاخان برای این دولت بیگانه و استعماری، به مراتب بیشتر از بحث شأن نظامی‌گری اوست. به نظر من رضاخان چون فهمی از ملیت و هویت و فرهنگ ندارد، در راحتی تن به خیانت می‌دهد و قطعاً هر کسی، این دست کارها را نمی‌کند. هدف انگلیسی‌ها از روی کار آوردن رضاخان، انتقام از ملت ایران و تودهنی‌هایی بود که ملت ما به آنها نواخته بود، لذا وقتی رضاخان روی کار می‌آید، تمام هویت ملت ایران هدف گرفته می‌شود، تا ملت دیگر جرئت عرض اندام پیدا نکند. از بعد نظامی، آدم‌های بالاتری در قزاقخانه داشتیم که آدم انگلیسی‌ها هم بودند، اما چرا آنها به کار گرفته نشدند؟ بعضی‌هایشان، تحصیلکرده خارج از کشور هم بودند.

و این تصمیمات مشکل‌ساز بود؟

احسنت! آنها تنها بعد نظامی‌گری رضاخان مدنظر انگلیسی‌ها بود، یعنی اینکه کسی باشد که جرئت کند چند نفر را در تهران و سایر نقاط دستگیر کند، عناصر توانمندتری از رضاخان هم در قزاقخانه وجود داشتند که شان و جایگاهشان خیلی بالاتر بود و تحصیلکرده هم بودند. مسئله این است که تحمیل پذیری و سوبدیری رضاخان، از بقیه بیشتر بود. رضاخان تمام داشته‌های ملت را هدف گرفت، چرا؟ به این دلیل که ملت ایران، دیگر نتواند در مقابل انگلیسی‌ها، احساس شاینت کند؛ چرا ملت ایران به‌رغم تمام تمهیداتی که انگلیسی‌ها فراهم آورده بودند، قرارداد تنباکو، قرارداد روپتر و نهایتاً قرارداد ۱۹۱۹ را عقیم باقی گذاشتند و آن را ابتر کردند؟ به دلیل اینکه ملت ایران، هویت و شأن داشت و خودش را صاحب فرهنگ و سابقه تمدنی می‌دانست. درست است که عوامل موجب تنزل شرایط ایران در ابعاد گوناگون شده بود، ولی در عین حال پارامترهای تشکیل‌دهنده تمدن در بین ملت ایران، همچنان وجود داشت. معماری و موسیقی و دبیری اسنانی فر هیجنته داشت. رضاخان نسبت به تمام این پارامترهای تمدن‌ساز، چه موضعی می‌گیرد؟ موضع تخریب که قاجعه است. بحث پوشاک، چه در مردان چه در زنان، به صورت بسیار تحقیرآمیزی درمی‌آید. تخریب آثار معماری اصیل، در دستور کار قرار می‌گیرد. به محض اینکه رضاخان روی کار می‌آید، تکیه دولت که یک اثر نه تنها هنری و مذهبی بود (چون در آنجا جلسات سیاسی بر گزار می‌شد و در واقع نماد برجسته‌ای بود) تخریب شد؛ اصلاً رضاخان فهمی از موسیقی داشت که موسیقی سنتی چیست و موسیقی غربی چگونه است؛ ولی همین رضاخان دستور می‌دهد که موسیقی سنتی سرچیده شود؛ از آن روی تاریخ موسیقی ایران، که- در سه جلد منتشر شده و کتاب تحقیقی خوبی است- نقل می‌کنم. خطاب به سروران مین‌باشان، رئیس موسیقی ارتش، امریه‌ای آمده به این شرح است: «دیروابط شماره ۲۳۱۵۸ مورخ ۲۳ آذر ۱۳۱۷، حسب‌الامر اعلیحضرت همایونی شاهنشاه مقرر گردید که اداره‌ای به نام اداره موسیقی کشور در این وزارتخانه، به منظور تغییر موسیقی کشور و برقرار نمودن اساس آن روی اصول و قواعد و آثارهای موسیقی غربی تأسیس گردد…» به ادامه‌اش دقت کنید. آیا اصلاً این مباحث، در حیطه فعلی رضاخان هست؟ وظایف کلی اداره مزبور بر قرار ذیل است: ۱- ساختن و انتشار قطعات موسیقی و سرود و تألیف کتاب‌ها طبق اصول و آیین موسیقی جدید (یعنی غربی) و متداول نمودن قطعات و کتاب‌ها، روش موسیقی ادبی و علمی و موسیقی غربی، ۲- تأسیس محله موسیقی و نشر مقالات و تشکیل حاکمیت‌ها و نمایش و مجالس سخرانی و ضبط و نقل صوت برای آشنا کردن آذهان و تأمین موسیقی جدید بین اهالی کشور…» بعد می‌گوید: اگر کسی موسیقی سنتی را ترویج کرد، با او برخورد نکند؛ ملتی که خودش از دیر زمان موسیقی فاخر و ارجمند دارد، احساس هویت می‌کند اما اگر این داشته‌ها از او گرفته شد، چه احساسی خواهد داشت؟ یک کسی که دارای فرهنگ ادبی هست هم موسیقی و کتاب «تاریخ ۱۳ساله» حسین مکی را بخوانید. می‌گوید: «رضاخان در اواخر دوره سلطنت خویش، در تخریب آنچه ملت ایران از قیام امام حسین (ع) درس می‌گرفت، کوشید.» یکی از مسائل الهی بخش ملت ایران، درس گرفتن از سیدالشهداست که ردپای آن در تمام تاریخ ایران هست. رضاخان در واپسین سال‌های حاکمیت، در روزهای تاسوعاوعاشورا، کامیون‌هایی را تدارک می‌بیند که راقصه‌ها و فواحش در پشت آن، صدای ساز و آواز می‌رقصیدند و این حرکت یعنی به‌سخره گرفتن اعتقادات مردم؛ همانطور که در عرصه‌های دیگر، در تخریب موسیقی مردم، تخریب معماری مردم و تخریب آنچه به عنوان هویت ملی مطرح بود، همین رویکرد را داشت.

پس در نهایت و از منظر شما، برکشیدن رضاخان از سوی انگلیسی‌ها، برای تغییر ساختارهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جامعه و گرفتن احساس اطمینان به نفس ایشان بود؟

اشاره کردم که انگلیسی‌ها هر کسی را که انتخاب می‌کردند، چنین وقاحتی نداشت، چون بالاخره یک فهمی از ارزش‌های کهن جامعه خود داشت. این از تهی‌بودن فرد است که دستورپذیری او، تا این حد بالاست. لذا من فکر می‌کنم اصل خواست و گرایش انگلیسی‌ها، این بود که ملت ایران را بشکنند؛ یعنی ملتی که جرئت می‌کند در برابر قدرت مطلق زمان بایستد و برنامه‌ها و تلاش‌های او را خنثی کند، چنین ملتی باید شکسته شود و رضاخان بهتر از هر کسی، می‌توانست این کار را انجام بدهد.



رضاخان در دوران وزارت جنگ، در بازدید از خانه خانی‌جات و مالیات‌مستقیم